



انتشارات دانشگاه جندی شاپور

ضمیمه

کتاب در دری

شرح نامها

و

معانی واژه ها

ضمیمہ

کتبِ سلاطین و

شرحِ نسامہ

و

معانی و ازہار

معانی واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی
(۲ - ۱)

آفند	بد سمنی . پیکار .
آورند	: فر . شکوه . شأن .
آوند	: دارای آب . آوند . ظرف . کوزه (آب . شراب) . لوله‌های باریکی در بدن حیوانات یا گیاهان که در آنها مایعات غذایی برای تغذیه سلول‌ها جریان دارد . آوند : حجت . برهان " گراوند خواهی به تیغ نگر .
ابتدال	: بسیار صرف کردن چیزی به حدی که ارزش آن کاسته شود پیش‌پا افتادگی . بی قدری . پستی .
ابتر	: دم بریده . ناقص . ناتمام . بی‌فرزند . مقطوع النسل .
ابتلا	: (= ابتلاء) دچار شدن . در بلا افتادن . از مودن مصیبت .
ابهام	: پوشیده گذاشتن . مجهول گذاشتن . بسته کردن کار . دور کردن وراندن کسی را از کار . پوشیدگی . تاریکی . پیچیدگی . انگشت ستبر و کوتاه دست پا یا شست .
اجلائی	: (ج . جلت) مردمان فرومایه . سبکساران . ستمکاران . چیزهای میان تهی .
احصا	: (= احصاء) : شمردن . ضبط و حفظ کردن . امار گرفتن . (اصل این کلمه در عربی از حصی است به معنی سنگریزه زیرا که با سنگریزه می‌شمرد هاند و بعد مصدر را احصاء از حصی ساخته شده است) .
احق	: سزاوارتر . اولی . به سزا تر . صاحب حق تر .
احلام	: (ج . حلم) بردباریها . سکونها . وقارها . عقلها . (ج . حلم) خوابها . خوابهای شیطانی . خوابهای شورید که آن را نتوان تعبیر کرد .
اخرس	: گنگ . کند زبان . بی‌آواز . لال .

- اخلاط : (ج خلط) خلطها . صفرا و خون و بلغم و سودا . ترکیب
 نسوج اولی قصبه الریه و شعب آن که با سرفه به خارج دفع
 می شود داروهای خوشبو . چهار نوع مزاج مردم بلغم . صفرا
 سودا . دم (خون)
- ادخار : (از خار) ذخیره کردن . ذخیره نهادن . انبار کردن . انداختن
 جمع کردن . پیرانداز کردن چیزی . برگزیدن .
- اذاعت : آشکار کردن . پراکندن (خبر)
- اذکیا : (اذکیا) (حذکی) زیرکان . مردان تیزخاطر .
- ارغند : خشمگین . قهرآلود در فرهنگهای فارسی به خطا ارغند
 را دلیر و شجاع معنی کرده اند .
- ازاله : (اواله) طرد و دفع کردن . دور کردن (از جایی) زایل
 کردن . محو کردن . هلاک کردن . نیست گردانیدن .
- ارزون : کبود . کبود چشم . کسی که سیاهی چشم او مایل به کبودی یا
 سبزی یا زردی باشد . نابینا . کور . آسمان . سپهر . دنیا
 خط چهارم از هفت خط جام و حام باره . حامه صوفیان که
 به رنگ کبود بود . گل کبود . نیلوفر
- ارزم : دار . انصاف . شرم . حیا . رف . ملایمت (در گفتار) مهر
 مهربانی . محبت . حرمت . فضیلت .
- ازمنه : (ج زمان) زمانها . روزگارها .
- اساطیر : (ح اسطوره) افسانه های باطل . داستانهای بی سامان قصه های
 دروغ . افسانه ها و داستانهای خدایان و پهلوانان ملل قدیم
 افسانه های پیشینیان . خرافات قدیمیان .

اسپهبدان: (اسپامبد، اسپهبد) سپهبد - سردار. سازر سپاه
 اسپهبدان (اسپاهبدان) خاندانی بوده انگانی که در
 زمان ساسانیان نیز از خاندان هملی ممتاز به شمار می رفت
 و افراد آن صاحب مراتب و مناصب بودند. ملوک طبرستان
 را در قرون اول اسلام، اسپهبدان می نامیدند.
 اسپهبدان: منسوب به اسپهبد. نواثر است در موسیقی قدیم
 استار: استار (جستر): سترها. پار. پرده. پاره همان
 کعبه. استار: عدد چهار. اریعه چهار تا.
 استدرک: دریافتن. در کردن. خرده گرفتن. خبران کردن. تلاقی
 کردن. رفعی توهم از کلام.
 استعمار: تر گرفتن. تر به در نهفتن. به خود باز آمدن.
 استعارات: (جاستعاره) (استعارت) عاریت گرفتن. به عاریت خواستن
 یکی از انواع محاز است و آن عبارت است از اغماضت مشبیه
 به منبیه با عقه.
 استعانت: یاری خواستن یاری گرفتن. معاونت طلبیدن. آوردن شرف
 یا عین در شعر یا نشر خود برای کمک به مراد و مقصود خویش.
 استقرار: قرار یافتن. ثابت شدن. آرام یافتن. رحمتی که موجب
 گردد تا ستارگان به نقطه حرکت خود باز گردند.
 استقصات: (جاستقصا = استقصای) عنصر. اصل مایه. اصل هر چیز.
 عنصرهای نخستین هر چیز. عناصر اریعه. اجرام سماوی
 علم هندسه.
 استکثار: بسیار خواستی چیز را. بسیار کردن. زیادت طلبی.

- استمتاع : بـرخـورد اربـحـستن . بـسـرـه گرفتن . گام خواستن .
- استمهال : درنگ جستن . زمان خواستن . مهلت خواستن .
- استساخ : نسخه گرفتن از نوشته یا کتابی . نقل کردن مطلبی از رو نوشته ای .
- استکاف : ننگ داشتن . عار داشتن . سر باز زدن . سرپیچی .
- اسفار : اسفار (ج سفر) سفرها . مسافرتها . اسفار (ج سفر) نامه ها . کتابها . کتابهای بزرگ .
- اسکداران : (ج اسکدار) پیك سوار . پیت پیاده . کیسه پیکها که نامه ها را در آن گذارند . پایگاه و منزل پیکها .
- اشاعت : آشکار کردن . فاش کردن (خبر و جزآن) پاشیدن . پراکندن . گستردن . اجتماع حقوق مالکان متعدد در مال واحد بدون قصد همکاری در انتفاع از آن مال مانند تركه میت که بطور اشاعه بین وارثان مشترك است .
- اصفهد : اسپهبد [اسپاهبند] سردار . عنوان عریك از ملوك ال باوند .
- اصطیاد : شکار کردن . صید کردن . به دست آوردن .
- اصنام : (ج صنم) بتها . بتیان .
- اضافات : (ج ضفت) دسته های گیاه . آغوشها . خوابهای سوریده .
- اعاظم : (ج اعظم) بزرگتران . مهتران . بزرگان . مهان .
- اعتلا : (= اعتلاء) بلند شدن . برترن یافتن . بریلندی برآمدن .
- اعراض : رخ تاغتن . روی گردانیدن . برگشتن . دامن برچیدن . نفرت داشتن . گراخت داشتن .
- اعلام : آگاهانیدن . دانا کردن .

اعلام : (ج علم) بزرگان . نامداران . درفشها . نشانه ها نامهای
خسان .

اعوان : (ج عون) یاران . یاریگران .

اعراض : (ج غرض) نشانه ها . اما جها . نشانهها . خواسته ها . مقاصد
اندیشه های بد . دشمنیها .

اغوا : از راه بردن . گمراه کردن . بیراه نمودن .

افاضه : (ج فاضحت) آب به خود ریختن . پر کردن ظرف تا حدی که لبریز
شود . درسخی وارد شدن . داخل شدن در حدیث . فیض رساندن
بهره دادن .

افاعیل : (ج افعال . ج فعل) فعلها . کنشها . کردارها . ارکان عروضی

افاقه : (ج افاقت) بهبود یافتن . روبه صحت نهادن بیمار . روبه
خوبی و خوشی آوردن . به عوین آمدن . گشایش .

اغیون : تریاق .

اقاسقل : (ج اق سقل) رین سفید .

اقتراح : در خواستن . آرزو کردن . خواستن (مال و جز آن) . پرسیدن .

بی اندیشه سخن گفتن . به قریحه خود امر تازه آوردن . نسو

پیدا کردن . برگزیدن چیز را اختیار کردن . مساله آن را در

معرض افکار دیگران گذاشتن و نظر آنان را خواستن .

اقتفاء : (ج اقتفاء) در پی رفتن . از دنبال شدن . پیروی کردن از پی
کسی رفتن .

اقتیان : شدار کردن . اسارت .

اكتساب : به دست آوردن . کسب کردن . فراهم آوردن . اندوختن .

اکراه : ناخوار داشتن . ناپسند داشتن . کسی را به زور به کاری واداشتن
فشار ، زور .

اکسپر : جوهری گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد
مثلا حیو نقره و مس را طلا سازد ، هر حیو عقید و کمیاب دارویی
که به عقیده قدما هر مرض را علاج می کرد . نظر مریضی و
مرشد کامل که ماهیت اشخاص را تغییر دهد . انسان کامل شیخ .
پیشوا .

اکفاء : (بعد کفو) همالان . همانندان . همسرا . اقرا .
اکفاء : خم کردن . از مقصود منحرف گشتی . اختلاف حرب روی است مانند
اینکه دو حرب قریب المخرج را از قبیل ی ی و پ = و = ک و ت = یسا
هم قافیه کنند مثلا گوردن شهر و بحر در قافیه و سست و شست .
التقاط : بر دیدن . برگرفتن . اقتبا : مضمون و مطلب . دانه جیدن (مرغ) .
الحاج : بسخت ایستادن . اصرار کردن در طلب چیزی . پا فشاری کردن
در باره امری . اصرار . ابرام .

الیق : در خورتر . سزاوارتر .

امارت : امیر شدن . فرمانروائی . فرماندهی . سرداری .
امرو : نوعی گلایی .

امزجه : (جمزاج) : سرشتهها . آمیزشها .

امعان : ژرف دیدن . دور رفتن . دور راندن . دور اندیشیدن . نمود
کردن . دور اندیش . نگاه کردن با زیرکی و فراست . به دقت نظر کردن .
امل : امید . آرزو .

انباز : (= نیاز) شریف . رفیع . همتا . معشوق . محبوب .

انحطاط	: فرو افتادن : پست شدن : به پستی گراییدن . به زیر آمدن پستی اندیشه :
انساج	: (جنس) بافتها .
انساب	: شایسته تر . در خورتر . مناسبتر .
انبیان	: (مغان) انبیا . کپهان بزرگ از پوست گوسفند دباغت کرده که درست از گوسفند بر آورند . همیان . همیانسه پوست بزغاله خیمه کرده که قلندران در میان بندند و ذخیقه در نو نگاه دارند . شکم .
انتناع	: سود بردن . سود یافتن . حقی که به موجب آن می توان از ملک دیگر استفاده کرد . امانی توان آن را به شخص ثالث انتقال داد .
انوشه	: جاوید . باقی . پایدار . خون . خرم خوشحالی .
اوساخ	: (جوسخ) چرکها . شوخها .
اولویت	: سزاوارتر . حق تقدم . عزیزتر .
الهتمام	::: بدل بستن . تیمار داشتن . توجه کردن . غمخوار کردن کودن کردن در کاری . همت گماشتن . غمخوار گس .
اهل	: خاندان . مردم مقیم . ساکن . زن . سزاوار . نایسته بحیب اصیل .
ایموا	: (جیمو) گامها . خواسته ها . خواهشها .
ایثار	: بذل کردن . دیگر را خود ترجیح دادن . قوت لازم خود را به دیگر بخشیدن . مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنان بر خود در گسل امور .

ایدون : «نین . این . نین . اینگونه . اکنون .
ایناس : انس دادن . دیدن . شوگرفتن . مسازشدن . مسسازی .
انس یافتن .

(ب)

بابزن : سیح کباب خواه آغنی باشد یا جویسی .
باد اغراه : عقوبت و جزای گناه . پارانی .
بأس : شجاعت ، قوه .
بحار : (ج بحر ، جمع دیگر بحر) دریا . مقیاس اوزان عروضی وزن
سمرو آن ۹ بحر است .
بغور : حرمانده خوشبویی که در آتش ریزند و بوی خوبی دهد بخار آب گرم
یاد آوری . و مانند که مریم آن را استنشاق کند . چند ماده
عطر آگین که با آب ترکند و بر آتش نهند تا مجلس معطر شود .
بدره : خریانه ای از حامه یا گلیم یا یتماح که طول آن از عرض بیشتر
باشد و آن را بر از پول کنند . همیان .
بداهت : (= بداهه) بدون اندیشه سخن گفتن یا سفر سرودن نیندیشید
برخ : بخش کردن . بخشیدن . پاره . لخت . خط . نصیب .
بسیج : سامان . جهاز . اسباب . وسایل . ساز و جنگ . رخت سفر .
ساختگی . آمارگی . قصد . اراده . آماده ساختن نیروی نظامی
و تمامی ساز و برگ سفر و جنگ . تجهیزات .
بطود : کندی .
بلاحت : کم خوردن . ساده دبی . سلیم دلی . ضعف تدبیر . سستی رأی .
بلیات : (ج بلیه) بلا . سختی . رنج . آزار . آزمایش جمع دیگر بلا یا .

بنگه : (= بند = بینه) جار . مکان . حا ای که نقد و جنس در آن نهند
بنگاه .

بنگ : شاخه دانه . گرد و که از کوبیدن برگها و سر شاخه ها گلدار
ما مدان گیرند که به مناسبت داشتی مواد سمی و مضره
در تداون به مقدار بسیار کم مورد استعمال دارد و مانند
دیگر مخدرات به مصرف تدخین نیز می رسد .

بویه : (= بو) آرزو . آرزو مند .

بهایم : (ج بهیمه) جار ایان . ستوران .

بهادران : (ج بهادر) دلیر . شجاع . دلاور .

بباس : سفید .

بیاع : فروشنده . سوداگر . بها کننده . دلال خرید و فروش .

بیطار : پزشک اسب . کسی که به مداوان ستوران اشتغال دارد دامپزشک

(ب)

پرسوناژ : (پرسناژ) (واژه فرانسوی) شخص مشهور . شخص مهم کسی

که داخل در حوادث و موضوع نمایشنامه یا داستان باشد

پرفند : (= پرفی) سخا مکار . حلیه گر . محتار .

پرن : (= پرنده = پروند) پرنیان . دیان منقر و لطیف . سد ها خانگی

که با بوته و جگت در مه بر رود ها بندند .

پرن : (= پروین) ستاره ثریا . نام منزلی از منازل قمر .

پرن : پیشین . سابق . دیروز . روز گذشته .

پرویزن : هم چیز پر سوراخ و سبک . دار . آرد بیز . غریبان .

پژوهش : دست وجو . باز جویی . رسیدگی . بررسیها و جست و جویهای

علمی . مواخذه . عقاب . خبر چینی . جاسوسی . سرپرستی . تیمار .

(ت)

- تاوان : غرامت . جریمه . وجه خسارت . عو . بدل .
- تادیب : ارب آموختن . بازخواست کردن کسی را برای کار بد . گونمالی
- تبرن : (تبرا - تبرء) بیزارن جستن .
- تبع : (ج تابع) پیروان . اکران .
- تبویب : باب باب کردن کتاب و نوشتن . تقسیم کردن کتاب به فصول
- تتبعات : (ج تتبع) در پی رفتن . از پی فرار شدن حسد و جو و تحقیق کردن . تلانی .
- تجارب : (ج تجربه) آزمایشها . آزمونها .
- تجاسر : دلیر کردن . گستاخی .
- تحرید : تمهایی گزیدن . برهنه کردن . تیور کشیدن . عارن شدن
- بند ، از قیود مادر . جادها . ظلمانی و انصراف از ما سکون
- الله و توجه به ذات احدیت .
- تحریر : جستن . قصد کردن به سو . قبله . پیدا کردن قبله . درست
- جستن .
- تحریر : گردانیدن . نشر کردن تبدیل و تغییر دادن لایم را از وضع
- و طرز حالت اصلی . بدعی از حروف یا کلمه را عوض کردن
- تحریر : آزمند کردن . برانگیختن . ترغیب کردن
- تحریر : برانگیختن . ترغیب کردن . تحریک کردن . تعریف کردن .
- تحدید : برابر کردن در کارت . نبرد جستن . فزونی جستن . قصد
- کردن چیز را . پدید خواندن .
- تحلیل : از هم گسارن (چیز را) تجزیه کردن . فانی کردن (چیز را)
- (را) محو کردن . محل کردن غذا (در معده) تمام کردن نماز و
- سلام دادن در آخر آن .

- تحويل : جابه‌جا کردن . تبدیل کردن . باز دان . حواله کردن . کوچ کردن .
 انتقال یافتن خورشید از برج حوت به برج حمل یا سیاره‌ای از برجی
 به برج دیگر . خراج . مالیات . انتقال پول نقد . سرمایه .
- تخته‌بند : پارچه‌ای را گویند که چون کسی را دست بشکند یا از جابه‌د ررود تخته‌ها
 بر آن نصب کنند و آن پارچه را بر آن تخته‌ها و دست شکسته پیچند .
 نوعی از شکنجه که دست و پای کسی را با تخته‌ها بندند تا او حرکت
 نتواند کرد . د و تخته‌ای که کسی را در میان آن نهند و آره بر سرش
 کشند تا نتوانند جنبند و آنگاه د و چهارهاش کنند . محبوس و سرزنش
 افتاده .
- تداعی : یکدیگر را خواندن . با هم دعوا کردن .
- تدلل : خواری نمودن . فروتنی کردن . رام شدن . خواری .
- تدهیب : زر گرفتن . طلاکاری .
- تراجع : باز پس آمدن . به یکدیگر مراجعه و گفت‌وگو کردن در امری . بازگشت .
- ترجی : امید داشتن . تمنی .
- ترحیب : مرحبا گفتن . خوشامدگویی . جارا فراخ کردن .
- ترسل : نامه نوشتن . دبیری .
- ترشیح : پروردن . آماده ساختن . درخور کردن .
- تزاید : زیاد شدن . افزونی .
- تزویر : دروغ پردازی . فریب دادن . حيله . دورویی .
- تسمینه : (= تسمیت) نام نهادن . نامیدن .
- تسوید : سیاه کردن . پنهان نویسن کردن .

- تسویه : (= تسویت) برابر کردن ، مساوی ساختن ، یکسان کردن .
- تشهیل : آسان کردن ، سهل ساختن .
- تشبیهات : (زج تشبیه) چیز را به چیز دیگر مانند کردن . مانند
- کردن این چیز است به چیز دیگر در صفتی .
- تشریح : شرح دادن . کالبد شکافی .
- تشیع : تشیع دادن . بزرگوار کردن . پذیرایی آبرومندانه کردن
- تشیع بزرگداشت .
- تشکیک : در شک انداختن . شک آوردن .
- تشید : استوار کردن . برافراشتن . بلند کردن .
- تصحیح : خطا خواندن و خطا کردن در نوشتن . تغییر دادن کلمه
- به وسیله کاستی یا افزودن نقطه های آن استعمال کلماتی
- توسط نویسندگان یا شاعر که با تغییر دادن نقطه معنی آنها
- تغییر کند .
- تصدید : بالا رفتن . صعود کردن .
- تصفیح : به وقت ملاحظه کردن چیزی را در ژرف نگریستن . رسیدگی
- و جست و جو کردن . کتابی را صفحه به صفحه و به وقت
- مطالعه کردن .
- تصفیه : پاک کردن . صاف کردن . به پایا رساندن امری برفع
- اختلاف کردن . خالص کردن .
- تطابق : با هم برابر شدن . به هم راست کردن . همبستگی . همداستان
- گشتن .
- تطوع : فرماتر دار کردن . داوطلب گردیدن . مستعینی به جا
- آوردن ثار به قصد عبادت و نیکی انجام دادن . خون منشی .

تعارض : خلاف یکدیگر ورزیدن . با هم اختلاف داشتن . معارضه
 تعبیه : (= تعبیت) آراستن . ساختن . آماده کردن (سپاه و لشکر
 ساز و برگ .

تعذر : دشوار شدن . عذر داشتن . عذر آوردن . امتناع ورزیدن
 تعزیر : نگوشتن کردن . گوشمان دادن . مجازات کردن .
 تعقل : اندیشیدن . خرد شدن .

تعقید : گره زدن . پیچیده گفتن . پیچیدن -
 تعهد : به گرفتن کار را . تیمار داشتن . نگاه داشتن . عهد بستن
 غمخوارن .

تعیین : به چشم دیدن چیزی و به یقین پیوستن . بزرگی و ثروت
 یافتن .

نفرس : دانستن چیزی به علامت و نشانه . به فراست دریافتن
 بوبردن .

تغویس : سپردن . واگذار داشتن . مسلکی که پیروان آن معتقدند خدا
 به انسان آزادی و اختیار داده و هر کس در اعمال خود
 قادر و مختار است .

تقارب : نزدیک آمدن . نزدیکی . همگرایی .
 تقریر : پدید کردن . روش ساختن . بیان کردن . قرار دادن . به
 اقرار آوردن .

تکاثب : انبوه شدن . ستبر گشتن . فراهم آمدن . غلیظ شدن چگالی
 به جسم نسبت به جسم دیگر .

تکوین : هستت کردن . ایجاد . هستی دادن .

- تلفّف : درهم پیچیدن . در نور دیدن .
- تطفّ : نرمی کردن . مهربانی کردن . جابگی ورزیدن . چربدستی .
- تلمیذ : شاگرد . دانش آموز .
- تم : (واژه فرانسوی) : موضوع اساسی . مایه . زمینه .
- تمشیت : روان کردن . به راه انداختن . سروسامان دادن .
- تغما : نشان . داغ . علامت . مهری که در قدیم به فرمانهای شاهی می زده اند . مالیاتی که به مال التجاره می بستند . عواری
- شهرداری (در زمان ایلخانان) .
- تمهید : گسترانیدن . هموار کردن . آسان ساختن . آماده کردن . مقدمه چیدن .
- تاسخ : یکدیگر رانسخ کردن . باطل ساختن . زایل کردن . تغییر یافتن . انتقال روح بعد از موت از بدن به بدن انسانی دیگر
- تاسخیان : (ج ثاسخی) کسی که قابل به تاسخ ارواح است . معتقد به تاسخ .
- تزعّمات : (ج تزعّه) دوری جستن . پاک بودن . به گردن رفتن . بی آلاچی
- تقیه : پاک کردن . پاکیزه ساختن . پاک کردن قنات و مانند آن - لای رویی کردن .
- تعم : به ناز و نعمت زیستن . مال و نعمت داشتن . خوشگذرانی . تن آسانی
- تسوین : د وزیر یاد وزیر یاد و بین دادن به کلمه تسوین مخصوص کلمات عربی است والحق آن به کلمات فارسی و اروپایی غلط است .
- توجیه : کسی را به سوی دیگر فرستادن . روئ کسی یا چیزی را به سوی برگرداندن توضیح دادن مطلبی . روی آوردن به سوی چیزی .

- توفیر : زیاد کردن . حق کسی را تمام دادن . انداختن مال . بسیار شدن . تفاوت . آنده در احاره از آن فایده ببرند .
- تولن : حای گزیدن . وطن اختیار کردن .
- تولیت : دست دادن . والی گردانیدن . سرپرستی شغلی را به عهده کسی سپردن . عهده دار بودن امور موقوفات و مزارات . سرپرستی .
- تولی : (= تولا) دوستی کردن . ولی قرار دادن . ولایت دادن . کاری را به عهده گرفتن . دوستی . محبت .
- توهم : گمان بردن . پنداستن . وهم داشتن . ترسیدن .
- تهاجم : به انبوه آمدن . ناگاه آمدن . در تاختن . هجوم بردن . حمله کردن به یکدیگر . پیورن .
- تهذیب : پاکیزه کردن . پیراستن . اصلاح کردن از عیب و نقص (شمعیانشر)
- تیله : گلوله گویک سنگی بابلورین که کودکان با آن بازی کنند .
- تیول : واگذارن درآمد و عزمینه ناحیه معینی است از ارت پادشاه و دولت به اشخاص بر اثر ابراز لیاقت یا به ازای مواجب و حقوق سالیانه .
- ثاقب : روشن . سوراخ کننده .
- ثغور : (ج ثغر) دندانها . دندانهای پیشین . سرحد ها .
- شور : (مخصوصاً بین مسلمانان و کافران) .
- شور : گاونر : سومین برج از بروج دوازده گانه که مطابق اردیبهشت ماه و ۲۲ آوریل تا ۲۱ مه فرنگی است .
- (ج)
- حیثت : (= حبهه) پیمانی . رئیس قوم . گروه مردم . سلام خاص که برای احترام امراء انجام دهند خط خارجی که سربازان مشغول جنگ در مقابل دشمن تشکیل دهند .

جحیم : پنجمین روز . جهنم . جای بسیار گرم . آتش نیرومند کشته
در گودالی افروزند . آتش سخت .

جنع : بی صبر کردن . زارن کردن . بیتابی .

جمد : پیچیده . پیچیده .

جلال : بزرگی . بزرگواری . شکوه .

جماز : تندرو . شتر تندرو .

جناحین : (دو جناح) : بال . کناره لشکر . بخشی از سپاه که در یکی
از دو جناح قرار گیرد

جهر : بلند خواندن . آواز بر کشیدن . آشکار .

(۵)

جانشگر : کسی که از روی کبر بخرامد .

چامه : (= حکاء) : شعر . سرود . نغمه .

چاو : (چینی) پول ناغذی که به تقلید چین در زمان سلطنت گینی

تون پادشاه مغولی ایران در سال ۶۱۳ هـ . ق مدتی اندک
معمول گردید .

خغانه : (= خفته : خغان) آلتی موسیقی که به شکل انبر و زنگ می ساخته اند

و بازنگوله هایی در دو انتهای دیگر می بستند و با بستن

و باز کردن این دو شاخه زنگها و زنگوله همان مذکور به صدا

در می آمد . پرده و نغمه ایست از موسیقی .

حلییا : (= حلیا = صلیب) دار که عیسی را بر آن عصبوب کردند . چوب

چهار پره که مسیحیان به نشانه دار عیسی برگردن آویزند یا

با خود دارند و یا در کلیسا ها و سایر نقاط برپا کنند . خط

منحنی . کج و منحرف نوشته . کنایه از زلف ممدون .

چنبیری : منسوب به چنبر . محیط دایره . چنبرد . چنبرگردن . چنبر
 افلاك . حلقه . چنبرزلف . قید . گرفتاری .
 حنثه : کیسه‌ای که در رویشان و سکارگران در آن توشه و لوازم خود نهند و یا
 خود دارند . توشه .

(ح)

حایل : آنچه که میان دو چیز واقع شود و مانع از اتصال آن دو گردد .
 جداکننده .
 حجیم : داراں حجم . گنجا (حجیم در لغت عربی نیامده) .
 حذاق : (ج حاذق) ماهر . زیرک . چابک . استاد .
 حزز : جای استوار . پناهگاه . بهره . داعی که بر کاغذی نویسند و یا
 خود دارند . بازوبند . چشم‌آویز . تصویرند .
 حرق : سوزانیدن . سوختن . در تصوف عبارت از اواسط تجلیات است
 که منجر به فنا و نیستی می‌شود و این فنا و ایلان برق است و او آخرش
 طمس در ذات .
 حسبت : (= حسبه) : مزد . اجر . ثواب از خدای . اجری که خدای مؤمنان
 را دهد .
 حسرت : (ج حسرت) افسوس خوردن . دریغ .
 حشر : گرد آوردن مردم . برانگیختن . آمیزش کردن .
 حشر : گروه . دسته . قشون غیر منظم . چریک .
 حصافت : (= حصافه) خردمندی . رانیکوداشتن . پختگی رای و عقل .
 حصن : دژ . پناهگاه . جای محکم و بلند .

حضر	: محل حضور، منزل، شهر،
حصین	: نشیب، پستی. جای پست در پایین کوه یا در زمین دانه گوه.
خطام	: ریزه گیاه خشک. پاره و شکسته از چیزی خشک. مال دنیا (چه کم و چه زیاد).
حقنه	: داخل کردن دوائی مایعی را به وسیله آلتی مخصوص از راه مقعد در روده ها برای روان کردن شکم بیمار. تزریق.
حله	: جامه نو. پوشاکی که همه بدن را بپوشاند. بردیمنی.
حلق	: ساده لوحی. بی عقلی.
حمیم	: خویشاوند. دوست. صدیق. نزدیک.
حنظل	: عند وانه ابو جهل.
حی	: زنده. از صفات خداوند بزرگ.

(خ)

خایف	: (خائف) ترسیده. هراسان.
خازن	: خزانه دار.
خبیر	: آگاه. بسیار خبردارند. کاروان آزموده.
خدو	: آب دهان. بزاق.
خزف	: هر چیز گلی که در آتش پخته شده باشد. ظرف سفالین.
خاست	: خسپس بودن. فرومایگی. ناکسبی.
خشوع	: فروتنی کردن. فرمان بردن.
خصب	: بسیاری نبات. فراوانی گیاه و سبزه. فراخی سال.
خطوه	: گام. قدم.

خلجان	: پزیدن پلک چشم . جستن پهلو یا عضو دیگر . لرزیدن . تگکان خوردن . اضطراب . خواجس چیزی .
خلقان	: (ج خلق) کهنه ها . خامه های زنده .
خلود	: جاوید بودن . همیشگی . دوام .
خمر	: نوشابه مسگراز شراب . عرق و غیره .
خنیاکر	: آوازه خوان . سرودگوی .
خوره	: آنچه که چیزی را بخورد و از میان ببرد . جذام .
خوس	: فرورفتن در آب . فرورفتن در فکر . ژرف اندیشی .
خیره	: سرگشته . نیران . عیش . بیهوده . مـرزه .

(د)

دارالقرار	: سرای آرامش . جهان . اوید .
د بیقی	: منسوب به دبیق . از مردم دبیق . ساختن دبیق . د بیق پارچه ایست از نوع حریر نازک که در مصر می بافته اند منسوب به شهر مذکور .
دریاری قار	: دریای سیاه .
د ژخوی	: بد خوی .
د سومت	: جریناکی . جـرب .
د سخوار	: دشوار . سنگین .
دعت	: سکینه . راحت . سکون نفس در وقت حرکت شهوت . مالک زمام خویش بودن .
د غده	: پنهان کردن چیزی را . خارج کردن گلو و مغل و غیره . فسوس . ترس . تشویش خاطر .

رواب	: (ج رابه) : چهارپایان . حیوانات بارکش .
رواعی	: (ج راعیه) سببها . انگیزه ها .
رها	: زیرکی . دشمنندی .
رهقت	: صاحب ره بودن . کد خدایی . کشاورزی .
ریم	: زراعتی که آن را آب ندهند بلکه باران آن را به عمل آورد .

(ز)

ذبیحه	: سربریده . بسمل کرده .
ذمه	: (= ذمت = ذمه) کفالت . نتیجه ای که از کفالت حاصل شود .
	پیمان . زینهار . اهل کتاب از زردشتیان ، جهودان و ترسایان
	که در سرزمین مسلمانان زندگی کنند (بашروط ذمه) .

(ر)

راحج	: غالب آمده . افزون .
رافت	: مهربانی . رحم .
رهویت	: خدایی .
رجز	: شمری که به هنگام جنگ برای عفا خرت خوانند . یکی از بحرهای
	شعر .
رجیم	: سنگ رزده . رانده . طعمون .
رخص	: نرم و نازک . ارزان گردیدن (نرخ) . کم بهایی .
رزیت	: ناکسی . فرومایگی .
رستاری	: خلاص شدن . رستگاری .
رطانت	: به عجمی سخن گفتن . سخن نامفهوم .

رطل	: واحدی است برای وزن . پیاله شراب . پیمانه بزرگ .
رعونت	: خود بینی . خود خواهی . نادانی .
رغبت	: خواستن . میل داشتن .
رقت	: نازکی . لطافت . نرمی . مهربانی .
رقعه	: پاره چیزی . تکه . وصله . قطعه کاغذی که روی آن نویسند . نامه .
رکوب	: سوار شدن . (پسرستور . کشتی وغیره) .
رمیم	: پوشیده . کهنه .
رواق	: پیشگاه خانه . ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شود . سایبان .
روایی	: رواج . رونق .
رودبار	: جایی که در آن چند رود جاری باشد . رود خانه بزرگ .

(ز)

زاجر	: منع کننده . بانگ زننده .
زخار	: پرولبریز . پر آب و موج .
زرق	: وارد کردن دواى کایع به وسیله سرنگ در بدن . تزریق . کبود شدن . درویشی . تزویر . نفاق .
زمره	: (= زمره) گروه . جماعت .
زیق	: جیوه .

(ژ)

ژاخایی	: خاییدن گیاه موسوم به ژاژ . بیهوده گویی .
--------	--

(س)

ساتکین	: ساتگینی . پیاله و قدح بزرگی که بدان باره نوشند .
--------	--

سارك	: (=سارج =سارجه =سارجه - ساری - سار) سارسیاه .
ساطع	: تبايان - آشكار . بلند . پراکنده . منتشر .
سالبه	: رباينده . غارت کننده . در اصطلاح منطق قضيه سالبه بر دو قسم است : سالبه جزئيه . سالبه كلييه .
سبق	: آنچه که بر سر آن در مسابقه اسب دواتی و تیراندازی شرط بندند . مقدار از کتاب که همه روزه آموخته شود . پیر افتادان . تصمیم قبلی یا نقشه معین قبل از ارتکاب جرم . عقدی است به منظور پیشی گرفتن و غلبه بر دیگری در اسب دواتی ، تیراندازی ، شمشیرزنی و آلات جنگی دیگر در مقابل مبلغی معین که به برنده تعلق خواهد گرفت با شرایط آن که در کتابهای نقه مندرج است .
سپنج	: عاریت . آراگاه عاریتی . خانه موقت . خانه ای که پالیزبانان و دشتبانان در پالیز و عله زار از چوب و علف سازند . چراگاه ستوران . عدد پانزده .
ستام	: (=اوستام =استام) ساخت و یراق زین اسب . لگام مخملی مزین به زروسیم . آستان (در) .
سترون	: بی حاصل . نازا .
سحق	: کوبیدن - نرم کردن . بیخودی بنده در مقابل قهائیت حق (در تصوف) .
سخط	: غضب کردن . کراهت داشتن . ناخشنودی .
سدره	: سدره المنتهی . درختی است در آسمان هفتم که در سوره النجم قرآن یاد شده . واحد سدر (یک درخت سدر) .
سرا	: (=سرای) . اطاق . خانه .
سطوت	: حمله کردن . هجوم . ابهت . وقار .

سمیر	: آتش روشن . زبانه آتش .
سفسطه	: قیاسی است که مرکب باشد از وجهیات و غریز از آن به غلط انداختن خصم و ساکت کردن اوست .
سفوف	: دازون خشت . کوبیده . هر گونه گرد دارویی اختصاصاً مخلوطی از کوبیده دانه های گرد شده چند گونه طبیبی است که به عنوان باد شکن مصرف می شده . گیاهانی که در تهیه سفوف به کار می رفته عبارتند از : زیره سیاه . تخم گشنیز . گز علفی . ترنجبین هرخی گیاهان دیگر .
سقم	: لایق . جهنم .
سقمونیا	: (یونانی است) SKAMMO گیاهی است با از تیره پیچکها که در حقیقت یکی از گونه های نیلوفر به شمار می رود .
سقیم	: بیمار . نادرست .
سکناات	: (جد سکنه) . سکونها . استقامتها . حرکات حروب . حرکات .
سلاله	: آنچه بیرون کشیده شود از چیز . نطفه . نسل . بچه خلاصه هر چیز برگزیده .
سندس	: پارچه های پشمی زربفت . حریر لطیف و قیمتی .
سویدا	: دانه سیاه . نقطه سیاه دل . دانه دل .
سیاق	: راندن (چارپایان و غیره) . اسلوب . فن نوشت محاسبات به روش قدیم و آن شامل غلامی بود مأخوذ از اعداد عربی .
شالی	: (ب) : برنج و غلات مشابه آن برنجی که از پوست بر نیامده باشد شلشوت .

- شالیزار : گشتزار برنج .
- شبع : سیری .
- شتك : (شتك زدن) انعقاد مایمی غلیظ بر شیئی .
- شرایع : شرائع ج (تریعت) ایینهای پیامبران .
- شرحه : (= شرحه) قلمه‌های گوشت . شرحه شرحه . پاره پاره . قطعه قطعه .
- شره : میل فراوان . آزمندی .
- شطارت : (= شطاره) شوح و بی باک شدن . شوخی . جالاکی . ترك .
موافقت مردمان به سبب خیانت و لثامت .
شفه : (= شفه) لب .
- شمه : (شمت) يك بار بوییدن . بوی خوش . مطلق بـ .
مقدار اندك .
- شمیده : ترسیده . بیهوش شده . آشفته . خنکیده از بی آبی . بانگ و
غریو برآورده .
- شنگرف : جسمی است سیاه ولی در طبیعت به صورت توده پاشته و رگه یافت می شود و گرد و سرخ یا قهوه‌ای است و همچنین بر اثر عبور دادن SH_2 بر محلولهای مرسلوریک به دست می آید و گردان در نقاشی به کار می رود .
- شوارد : (ج) شارده مونث شار د ج (شار د شرد) نافرمان . سرکش .
- شواغل : (ج) شواغله (قیود و علائق عادی و جسمانی از آن جهت که انسان را از توجه به عالم قدس و معنویات و نیل به درجات عالی باز می دارد .
- سوخ : فضول . بی حیا . گساخ . شاد . خوشحال . زنده دل . دزد .
راهزن . خوشگيل . ظریف . حرك . ریم .

شؤونات : (ج شؤون ج شأن) قدر . مرتبه

(ع)

صائب : (= صایب) . درست و راست . حق و رسا .

صباغ : رنگرز . رنگساز .

صبغه : (= صبغه) ماده‌ای که با آن چیز را رنگ کنند . رنگ .

دین و ملت .

صخره : سنگ بزرگ . سخت .

صعب : دشوار . سخت . گران . بامهابت . لجوج .

صغری : (مؤنث اصغر) زن کوچکتر . در منطق قضیه‌ای است که اصغر

در آن باشد و آن قضیه اول است و مقدمه‌گیری . مثلاً هر

انسان جانور است و هر جانور جسم است . جمله نخستین

(هر انسان جانور است) صغری است .

صغیر : خرد . کوچک .

صفه : نشستگاه . سوار از زمین اسب . ایوان مسقف غرفه‌مانندی در

درون اطاق بزرگ که کف آن کمی بلندتر است و بزرگان در آن

نشینند . شاه نشین . خانه تابستانی سقف دار .

صلحا : (ج صلیح) صالحیان . نیکوکاران .

صولت : (= صوله) همیت داشتن . خشم کردن . زبردستی . قدرت .

حمله .

صیانت : حفظ کردن . خویشتن داری . حفظ و نگاهداری .

صینی : (معرب چینی) منسوب به چین . ساخته یا محصول چین .

ضحرت : (= سحره) : تنگدل شدن . بی آرامی . اندوه .
 ضرا : (= ضراء) : نهان شدن ، گزند ، تنگدستی ، قحط ، بد حالی .

ضریبه : (= ضریبه) : سرشت . عایدی ضرابخانه . جزیه . راج زمین و مانند آن . گمرک . تیزی شمشیر . زخمگاه . در قدیم عوارضی که برای تسعیر مالیاتی که در يك جاتعمین اما در حای دیگر پرداخته شده باشد .

ضریر : مرد کور . نابینا . بیمار لاغر . نحیف .
 ضمان : بستن چیزی بر جراحت . پارچه‌ای که زخم را با آن بندند . دارویی که روی زخم گذارند . مرهم مواد دارویی مختلف را گویند که به صورت خمیری درآوردند روی پارچه‌ای پهن می‌کنند و بر روی موضع می‌گذارند .

ضمان : قبول کردن . پذیرفتن . برعهده گرفتن وام دیگری را . ملزم شدن به اینکه هرگاه کسی به عهد خود وفا نکرد از عهدده خسارت برآید . الزامی که هنگام قتل حیوانی بطور غیر مستقیم (به سبب) متوجه زایریت الله می‌شود .

طامع : آزمند . امیدوار .
 طراز : (= تراز) : حای که آب رود خانه و چشمه از آنجا قسمت شود و هر قسمتی به ارفی رود . نگار جامه . زینت پارچه . کنار جامه که به رنگی خارج از متن ملون می‌گردند . براق . حاشیه . فراویز . نوعی از منسوجات سلطنتی . گستردنی . کتابت و خطی که نساخان بر طرط جامه نگارند . کارگاه جامه‌های قیمتی و فاخر .

کارگاه دیابانی . کارگاه شکرسازن . تار ریسمان . موی .
رون . قاعده . قانون . طبقه . در ردیف .

طرد : راندن . دور کردن . اجرا کردن خلاف در مسأله .

طمطراق : گروفر . شأن و شوکت . خودنمایی . تجمل .

طنطنه : (=طنطنه) به آواز آوردن پشت و جزان . بانگ رود و برسط
شوکت و حاه .

طیره : سبکی . خفت . خشم . قهر .

(ظ)

ظلال : (=ج ظله) سایانها . آنچه بر شخص یا شیئی سایه افکند .

ظلم : مظلوم . ستعدید . بسیار ستمگر . شتر مرغ نر .

(ع)

عده : (مؤنث عدد) شمرده شده . بسیار . کثیر .

عذیب : گوارا (آب . شراب) . مطلوب . سخن .

عسر : علت . بیماری . آنچه که دوام نداشته باشد . آنچه قایم به

جوهر باشد و خود وجود مستقل نداشته باشد .

عسکر : لشکر . سپاه .

عشیره : (=عشیره) . قبیله . طایفه .

عقاقیر : (ج عقار) دوائی نباتی . گیاهان دارویی .

عناد : ستیزه کردن . لجاج ورزیدن . گردنکشی کردن .

عناصر : (ج عنصر) : اخشیجان زرتداول به غلط عناصر . چهار عنصر

قدما . آب . باد . خاک . آتش .

غماز	: بسیار سخن چین . اشاره کنند به چشم و ابرو . غمزه
غمز	: اشاره کردن به کسی به چشم و ابرو . سخن چینی کردن . آشکار کردن راز کسی . ناز و غمز .
غور	: فرو شدن . فرو رفتن . دقت کردن در کار . تفکر و تأمل کردن . نشیب . زمین پست . قعر مر - یز . حقیقت چیزی .
غایت	: (= فائت) از میان رفته . فوت شده .
غراخنا	: فراخی پهنای . گشادگی .
فرتوت	: (= فرتو -) پیر سالخورده و از کار افتاده .
فرزین	: مهره‌ای از شطرنج که به منزله وزیر است . جوی دراز که در طویلها نصب کنند و زمین ویران اسب را بالا آن نهند .
فرقدان	: (فرقدین . شینه فرقد) دو ستاره نزدیک قطب شمال و آن دو ستاره پیشین از صورت نجات النمر کوچک (رب اصغر) باشند .
فرومعد	: (فرومعدین . فرومعدش) پایین گذاشتن . بر زمین نهادن . آویزان کردن . سست گشتن . آویزان شدن .
فریضه	: (= فریضه) . واجب . لازم . آنچه که خدا ^{واجب} آفریده بر بنده از روزه نماز و حق و خمس و زکات و غیره جمع آن فرائض .
فرعی	: دارا . فره بودن . شل . شوکت .
فردی	: (از اصوات نخستین) بزه . آفرین . احسنیت .
فطانت	: درست کردن . دریافتن . زیرکسی .
فلاح	: رستگاری . علاج حال . پیروزی .
فلاح	: گشاورز .

عوائق : (= عوایق) . (ج عایقه) عوارض . موانع . آسیبها . افتها . بدبختیها .

عوارت : (ج عورت) زنان . موضع ستر . امر که شخص از آن شرم دارد عصبی که شخص به سبب شرم آن رامی پوشاند .

عون : یاری کردن . کمک کردن .

(غ)

غازیه : (= غازیه . مؤنث غازی) : قوه ای که غذا را تحلیل بسر و جزو بدن کند .

غامس : پوشیده . دسوار . مشکل (سخن . کلام) .

غبرا : (= غبرا' . مؤنث اغبر) . گردآلود . خاک رنگی . خاکبسی .

عبطت : (= عبطه) آرزو بردن بر نیکویی حال کسی بی آنکه زوال آن از او

شواهد . رشد . بردن برفقدان چیزی . آرزومند نیکویی احوال .

شادمانی . سود . نفع .

غث : لاغر . کم گوشت . سخن تباه . کلام نادرست .

غدير : آبگیری که آب باران وسیل در آن جمع شود همچاند . تالاب .

غرا : (= غرا') سفید و روشن - عبارت فصیح و استوار .

غراب : زاغ . کلاغ . نوعی از کشتی مادی قدیم که به شکل غراب ساخته

می شد . از خود را می . مغرور .

غریق : غرق شده . در آب فرو رفته .

غلبات : (ج غلبه) حیره شده بر کسی . پیروزی . استیلا . فراوانی .

بسیاری .

فلق	: شکاف کوه . زمین واقع بین دو پشته . سپیده دم .
فواق	: سبکسکه . فواق شیشه . در شیشه ریختن شراب با آواز . یعنی در روقتی که شراب را در پیاله کنند از گلولی شیشه آواز تق تق و قلقل برآید .
فیضان	: ریخته شدن آب از بسیاری لبریز شدن . ریزش آب . ریزش . فیس .
قادیسی	: منسوب به قادیسیه : محلی است در عراق عرب در غـرب نجف اشرف .
قاروره	: (= قاروره) : شیشه . شیشه مدور کوچک که به صورت مثانه سازند و در آن پول کنند . بول . حقه باروت . نوعی از پیکان .
قاطع	: برنده . جدا کننده .
قائد	: (= قاید) پیشوا . رهبر . از جلو کنند دستور . سرمنشک . سردار (جمع آن قواد) .
قایمان	: (ج قایم) : برپا داشته . دلاک . بلند (آواز) .
قبح	: زشتی . بدشکلی . رسوایی . بدکاری .
قرب	: نزدیک شدن . خویشی . مرتبه . منزلت .
قصارت	: (قصاره) : پیشه قصار . گازر .
قصب	: نی . نان . نینگر . هر چیز میان گاو و جوی استخوان
	ورک . آبراهه . آب و امان . آنچه از نقره و برنج و حران
	بامد . قسمتی پارچه ظریف که از گتان تنه نرم یا حریر
	می باغند . مروارید ترو آیدار . زیره د . ترو و آیدار . در شیراز

خرمای خبث را گویند . خون سیاه و تان . جامه جاگدار . زنبق
 زرد . پارچه‌ای که در مصر می‌بافتند امروزه در مصر به معنی پارچه
 زربفت استعمال شود و پرده گنجه را که زربفت است " قصب "
 نامند .

قعقع : صدای اسلحه . اضطراب . صدایی که از حرکت کسی یا چیزی
 برخیزد " قعقع " نوعی زاغ .

قلب : دگرگونی کردن چیزی را . بازگونه کردن . مطلب است بطوری که
 ملبوع باشد و در شنونده اثر کند و چیز غیر مهمی را مهم جلوه دهد .
 عضو مرکز دستگاه گردن خون . عضو میانی اندامی که ضربانهایش
 گردن خون را در عروق موجب می‌شود .

قلماسنگ : (= کلماسنگ) : فلاخن .
 قلیه : پاره‌ای گوشت . نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ پزیان
 کنند .

قنادیل : (ج قندیل) . راغ . چراغدان . سمعدان (مخصوصاً که
 از سق آویزند) .

(ش)

کامین : (= کاس) . ام شراب (به عربی) . کاسه . پیاله .
 کدپور : دنیا دار . صاحبخانه . کد خدا . برزیگر .
 کرفتر : حمله کردن به دشمن . و سپس روی بازگردانیدن و فرار کردن .
 حلال و شکوه و حشمت .

- گریه : زشت . ناپسند . ناگوار .
- کسوت : جامهٔ پوشیدنی . لباس .
- گشن : (= گشن) نر . مردانه . مایهٔ آبستنی و تلقیح . انبوه (لشکر)
 قافله . مال . شاخهٔ درخت و غیره) .
- کعب : هریند استخوان . استخوان بلند پشت پای که محل بستن
 شرک است . شتالنگ . استخوان مربع که بدان نرد بازند هر
 یک از کعبتین طاس عددی که رویار و رنفس خود ضرب شود .
- کفه : پلهٔ ترازو .
- کلبتین : (= کلبتان) ابزار است انبرک مانند که بدان دندان را بیرون
 کشند . کلبتین انواع و اقسام مختلف دارد .
- کلبسو : (کلباسو) . مارمولک .
- کندآوران : دلیران . پهلوانان .
- کندس : (کندسه . کندس) گلوله پنبه برزده که به جهت رشتن مهیا
 کرده باشند . دومی که حالا آن پنبه برزده را بر آن پیچند تا
 گلوله شود . کندس نام گیاهی است از تیرهٔ سوسنهای .
- کنس : (= کنشت . کنس) کردار . عمل . رسم . عادت .
- کنف : حمایت . پناه . نگاهداری . گیاهی است از تیرهٔ پنیرکیان .
- کنه : جانور است از شاخهٔ بند پاییان از ردهٔ عنکبوتیان . کنه ها
 اکثر طفیلی پستانداران از قبیل دامها و سگ و گربه و انسان
 می شوند و از خون آنها تغذیه می کنند .
- کوخ : خانه ای که آن را از چوب و نی و علف سازند .

اختلاط و امتزاج . یکی از علوم خفیه که از علوم خمسۀ محتجیه
تد مای بود و آن صنعتی است که معتقد بودند بنوسیله آن اجساد
ناقص را به مرتبۀ کمال توانند رسانید مثلاً قلمی و غیر را تبدیل
به نقره و طلا کنند .

(ک)

گرزه

نوعی اقمی داران سمن مهله . گرزه . عمود . گرز .

گسی

: (= گسیل) فرستادن . راهی . رونده .

گو

پهلوان . مبارز . زمین پست . گودالی که اطفال در زمینی
کنند و گرد و در آن اندازند .

(ل)

لا ژورد

: (= لا جور . لا رود) : سنگی است نمینتا " سخت و آبی رنگ
در حوامر سازی به عنوان نگین انگشتری به کار رود . همچنین
آن را کوبیده به صورت گرد (پودر) در می آورند و به عنوان
رنگ آبی در نقاشی به کار می برند و در لباسشویی هم جهت
خو رنگ کردن پارچه های سفید به کار برده می شود .

لا یشمر

نمی داند . نمی فهمد . نادان .

لمحه

: (= لمحہ) یکبار اند . دیدن چیزی را . نگریدن و کی چندتی
و دیدن .

لواحق

: (ج لاحق) : آنکه از پیش می آید و می پیوندد . رسنده . آینده .

مآثر

: (ج مآثره) : اعمال پسندیده . آثار نیکو باقی مانده از کسی

مأخذ

: (ج مأخذ) منابع . سر چشمه ها .

مائل

: (ج مائل) خوردنیها .

مأنوس	: انس گرفته . خو گرفته .
مباح	: حایزدانسته . روا . درنقه امری است که فعل و تترك آن متساوی باشد .
مباحات	: فخر کردن . بالیدن .
مبرات	: (ج مبرت) نیکیهها . اعمال خیر .
متخاصم	: آنکه با دیگری دشمنی کند .
متردد	: آمد و شد کننده . کسی که در امری به شکست و تردید دچار است .
مترسلان	: (ج مترسل) دبیر . منشی . کسی که رساله نویسد .
متضمن	: تاوان دهنده . مشغول . حاوی .
متعرض	: کسی که کاری به دست خود گیرد . آنکه طلب چیزی کند .
	: اعتراض کننده . مزاحم .
متمشی	: مشی کننده . راه رونده . راه یابنده .
متمايز	: آنکه یا آنچه که از دیگران مشخص باشد . متمایز .
متناقص	: (از مصدر تناقص) . ضد .
متناوب	: آنچه به نوبت آید . به نوبت گیرنده چیزی .
متنعم	: آنکه از نعمتها حیات برخوردار است . خداوند نعمت .
متون	: (ج متن) پشت . درون چیزی . عبارات اصلی کتاب . رساله مکتوب . میان هر چیز .
مثالب	: (ج مثلبه) . عیبهها . زبونیها .
مثوبات	: (ج مثوبت) : پاداش نیک . جزای کار خوب .
مجره	: کمکشان .
محاكات	: (= محاکاه) : حکایت کردن بایکدیگر . گفتوگو . شباهت .

محامد	: (ج محمدت) : خصلت نیکو . ستایس . شکر کردن .
محتوم	: حتم کرده . واجب . لازم .
محب	: در حجاب داشته . باز داشته .
محشور	: معاشر . گردآمده با کسی (کسانی) در روز قیامت .
محضک	: محکم سازنده . مرد استوار به تجربه ها .
مخایل	: (ج مخیله) : نشانه ها . ابرهائی که ظلیعه باران هستند .
مختفی	: پنهان شوند . پوشیده .
مخشان	: (ج مخنث) : دوتا و خم کرده . مردی که رفتار و حرکاتش به زنان شبیه است .
مداقه	: دقت کردن در امری . باریت بینی .
مدخر	: انداخته شده .
مدلل	: دلیل آورده شده . ثابت شده .
مذموم	: نکوهیده . زشت .
مرایا	: (ج مرآت) : آینه ها . (ج مرئی) : منظرها .
مرصع	: گوهرنشان . (شعرن که صفت ترصیع در آن باشد) .
مرغوا	: تغال بد از پرواز مرغ . فال بد .
مزمر	: (= مزمار) : نای . عود . بربط .
مزمّن	: کهنه . دیرینه . آنچه که زمانی طولانی بر آن گذشته .
مساخان	: (ج مساح) : زمین پیمای . کسی که شغلش مساحت کردن زمینها است .
مسامحه	: (= مسامحه) : به نرمی رفتار کردن . به تأخیر انداختن کار را . کوتاهی کردن .

مسند	: (ج مسند) : تکیه‌گاه . پشتی . بالن بزرگ . فرشی گرانبها
مسامحت	: شریک شدن . تیرقرعه زدن بایکدیگر .
مستتر	: پنهان گردنده . پوشیده .
مستحسن	: پسندیده . ستوده .
مستدام	: دوام یافته . پایدار .
مستفید	: استمدارکننده . یاری خواهمنده .
مستخر	: به تصرف کسی درآمده . تسخیر شده .
مسوده	: (مسوده) : سیاه . نوشته شده . پپس نویس .
مشارب	: (ج مشرب) : آشامیدنگاه . لریقه دینی و فلسفی . مسلك .
مشحون	: انباشته . پر شده .
مشعوف	: شیفته . دل‌باخته . شاد . خوشحال .
مصادمه	: بایکدیگر برخورد کردن . بهم صدمه زدن .
مصرر	: اصرارکننده .
مصطلح	: کلمات که نزد گروهی به معنی غیر از معنی حقیقی به کار رود . اصطلاح مد .
مضاعف	: دوبرابر . دوجندان .
مطابعت	: فرمان بردن . اطاعت کردن .
مطرح	: انداختن چیز . کیسه‌ای که صیادان پرندگان صید شده را در آن اندازند . مورد بحث .
معالی	: (ج معلات) . منزله‌ها . مقامات بلند . شرفها .
معراج	: آنچه به وسیله آن بتوان بالا رفت . نردبان . پلکان .

معضلات	: (ج) معضله مؤنث مه عمل) : در سواریها .
معقد	: گره دار . سخن پیچیده .
معهود	: عهد کرده شده . شناخته شده . متداول ، منزلی که همیشه بدان بازگردند .
مفازله	: (= مفازلت) : عشق بازی کردن .
مفاك	: گودال : گودال عمیق (خواه در خشکی و خواه در دریا) .
مفایرت	: مخالفت هم بودن .
مغفر	: زرهی که زیر کلاه خود بر سر گذارند . کلاه خود .
مغفرت	: (= مغفره) : بخشودن گناه . آمرزش .
مفتی	: فتوی دهنده . فقیهی که مردم در مسایل شرعی و رجوع کنند .
مقال	: گفتن . گفت و گو .
مقهور	: شکست خورده قهر شده .
مقفی	: دارای قافیه .
مکاس	: باج گیرنده . آنکه حقوق گمرکی گیرد .
مکاس	: تردید داشتن صاحب جنس در بیع . خانه زدن خریدار و فروشنده .
مکمل	: کامل شده . تمام .
مکنونات	: (ج) مکنونه مؤنث کنون) . پنهان داشته شده .
مکیدن	: حيله کردن و چاره گری .
ملایس	: (ج . ملبس) پوشاکها .
ملومان	: (ج . ملوم) : سرزنش شده .

ملوث	: آلوده به پلیدی . آلوده شده .
مال رقاب	: (مال الرقاب) خداوند گردنان . مهتر افراد .
مماثل	: مانند هم . برابر .
مطالبی	: (ح ملوک) : غلامان و بندگان . گروهی از غلامان شاهان که به درها به سلطنت نواحی مختلف رسیدند .
ممتلی	: آکنده . پر .
مناسیر	: (ح منسور) . فرمانها شاهان .
منافات	: از هم جدا بودن . خلافت .
مناقشه	: (= مناقشت = مناقشه) مجادله کردن . سختگیر کردن بر کسی (مخصوصاً در محاسبه) . ستیزه .
سخط	: پست شونده . پایین .
منصة	: کرسییی که عروسان بر آن نشینند . جای ظهور چیزی .
منه دم	: نیست شونده .
منفور	: مورد نفرت واقع شده . ناپسند . دور شده .
منقح	: پاک کرده شده . اصلاح شده .
منکوب	: در آرنجیت شده . رنج رسیده .
منهیان	: (ح منهی) خبر دهنده . کسی که از طرف پادشاه و دولت مأمور کسب خبر و ابلاغ آن است . جلسویی .
موازين	: (ح میزان) : مقیاس . ترازو . هفتمین بی از بروج دوازده گانه سال شمسی معادل آبان ماه .
مواصلت	: وصلت کردن . پیوستگی .
موثّر	: استوار . مورد اطمینان .

مولی	: (=مولا) : سور . خداوندگار . بنده . عبد (ازاضداد) .
موگد	: تأکید شده . استوار .
مهابت	: شکوه . سهمگینی . عظمت . بلندی .
مهادر	: بستر . گهواره . زمین پست .
مہست	: مهترین . بزرگترین . درمورد شاه (اعلیحضرت) .
مهلکات	: (ج مهلکه) : جای نابودی .
میامن	: (ج میمنت) : برکتها . دست راستها .
میغ	: ابر . مه .
مینا	: حواجر گردن . ترکیبی ازلا جور و طلا و غیره که در رکوره می برند و شفاف مثل شیشه کبود رنگ بیرون می آید . آبگینه . شیشه شراب . نام گلی است . نام پرنده ای است به جثه سار که به آسانی می تواند صدای سایر پرندگان یا حیوانات و انسان بطور کلی هر نوع صدایی را تقلید کند . (مرغ زیرک سار . سارو) . نسج سخت و برای که تاج دندان رامی پوشانند (مینای دندان) .

(ن)

نداوت	: (= نداوه) : تری . نمناکی . طراوات .
نزل	: رزق . روزی . آنچه پیش مهمان نهند از طعام و جز آن .
نکوهیده	: سرزنش شده .
نهب	: به قهر غلبه گرفتن . عنیمت گرفتن . غارت کردن .
نہضت	: برخاستن . قیام کردن برای رسیدن به منظورهای اجتماعی و سیاسی . حرکت کردن .

(و)

وافی	: وفاکننده به عهد . کافى .
وراء	: عقب . پشت . پس .
وسپوهران	: (= وسپوهر = وسپوز) : عنوان شاهزادگان و نجایان اشکانی و ساسانی .
وقوفی	: ایستادن . آگاه شدن .
ولع	: حریص شدی . آزمندی . حرص .
وهاب	: بسیار بخشنده .
ویحك	: از اصوات در مواقع ترجم و ته حب و افسوس به کبار رود .

(هـ)

همدم	: ویران کردن .
همرای	: آوار فرو ریختن . دلمهره . صدا و غوغا .
همریسه	: (= همریس) : نامی که از گوشت و حبوبات ترتیب دهند و بهترین آن آن است که از گندم و گوشت و مرغ سازند .
همزیر	: شیر .
هموم	: (ج هم) : اندوهها . غمها (اندوه آینده) .
همبازان	: (ج همباز) : انباز . شریک .
همواجس	: (ج هماجس) : آنچه در غایت گذرد . آرزوهای نفسانی .
هموان	: نرم و آسان گشتن . سبک گردیدن . خواری .
هموی	: میل . خواهش نفس . عشق .
همیمه	: همیزم .

همیولا : مادهٔ اولیه عالم را که همواره متصور به صور و متقلب به
اشکال و اشکال میآید مختلف است همیولا (همیولی) گویند و آن
واحد بسیط است.

ید بیضا : دست سپید . یکی از دو معجزهٔ موسی که چون دست در جیب
می کرد و بیرون می آورد نور از آن پدید می گشت.
یویه : (= یویه) : آرزو . طمع . اشتیاق .

* * *

مأخذ : فرهنگ معین . بر همان قاطع به تصحیح معین . انسیراج .
المنجد . غیاث اللغات .

نویسندگان ایرانی

ابن ندیم : ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحاق الندیم -
الوارق البغدادی بیشتر به ابن ابی یعقوب اسحاق -
الندیم معروف است.

کتاب "الفهرست" از اوست. وی در سال ۲۹۷ متولد
و در سال ۳۸۵ هجری وفات یافته است.

ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید منشی :

از اعظم بلغا و مخاراد با و مترسلان زبان شیرین
فارسی بود . شغل دیوانی داشت و در تحصیل فضل
و ادب و فرهنگ رنج بسیار برد اما در آخر عمر
در زمان خسرو ملک بن خسرو سامانی بهرامشاه به
مقام وزارت میرسد و در نتیجه بد سگالی حاسدان
بدام قهر و خصومت پادشاه گرفتار می شود و او را به
زندان میفرستند و بعد از مدتی بکشتن فرمان
میدهد چنانکه گویند در وقت کشته شدن این بلیبل
سخندان بخوانند این شعر مترنم بود :

از مسند عزت اگر چه ناگاه رفتیم
حمد الله که نیک آگاه رفتیم

رفتند و شدند و نیز آیند و روند
مانیز تو کلت علی الله رفتیم

نثر کلیله و دمنه نمونه قدرت قلم سخاوتی است.

آل احمد جلال

در سال ۱۲۶۵ شمسی پایه مرصه وجود گذشت و سپس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه و اخذ لیسانس از دانشگاه تهران به خدمت وزارت آموزش و پرورش در آمد و سالهای آخر عمر را در انشستران عالی تهران تد ریس می کرد بزبان فرانسه آشنائی کامل داشت فرصت های مناسب را در گزار دست نمی داد و بکار تألیف و ترجمه می پرداخت از آثار او: دید و بازدید - زن زیارن - هفت مقاله - ازرنجی که می پریم - سرگذشت کند و هما - نون والقلم - مدیر مدرسه - خسی در میقات غرب زدگی - از ترجمه های این دستهای آلوده سوء تفاهم - بازگشتلر شوروی - کرگدن - قمارباز و غیره . آل احمد از نویسندگان موفق و پرکار ایران بود .

جامی

نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد از شاعران و دانشمندان نامی ایران را و آخر عهد تیموریان در سال ۸۱۷ در خرجرد جام از توابع خراسان متولد شد . تألیفات بسیار به فارسی و عربی دارد . در تفسیر و حدیث و ترجمه احوال عارفان و علوم ادبی ۴۶ کتاب از تألیفات او ذکر کرده اند . از جمله نفحات الانس "لوايح" "اشعه الممعات" "شواهد النبوه" بهاستان ولوامع . از آثار منظوم او "هفت اورنگ" یاسعه نامی است . دیوان اشعارش چاپ شده و

در سال ۱۲۹۸ در سن ۸۱ سالگی در هرات وفات یافته است.

خانلری

: دکتر پرویز باطل خانلری از نویسندگان و فضلاي معاصر ایران است دکتر در ادبیات و استاد دانشگاه تهران و صاحب امتیاز "جله سخن" می باشد او در سال ۱۲۰۲ شمسی متولد شد. نمایندگی مجلس سنا و چندین هم معاونت وزارت کشور را عهده دار بود سپس به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) رسید. از آثار او شعر و هنر درباره زبان فارسی و وزن شعر را می توان نام برد.

خواجه نصیر الدین لوسی

: ابو محمد نصیر الدین محمد از دانشمندان سیاستمداران بزرگ ایران در سال ۱۲۵۹ هـ در شهر لوس متولد شد در علوم حکمت و ریاضی و نجوم استاد بود. مدتی نزد پیشوایان اسماعیله در الموت به سر می برد وقتی هلاکو قلمه الموت را فتح کرد خواجه را با خود بسر و او را به وزارت منصوب کرد. و با حسن تدبیر و سیاست از خرابی شهرها و گشتار مردم جلوگیری کرد و همگوارا به ایجاد کتابخانه و رصدخانه و ادار ساخت. دیگر از کارهای بزرگ او تشویق

حالا که به فتح بغداد بود، خواهجه تألیفات بسیار در علوم طبیعی و ریاضی و حکمت به زبان فارسی و عربی دارد. از جمله آثار وی کتاب اخلاص ناصری در اخلاق، اساس الاقتباس در منالین و تذکره نصیری در جمیسات ونحو و اوصاف الاشرف در عرفان رامی توان نام برد. خواهجه در سال ۶۷۲ هـ در سن ۷۵ سالگی در بغداد وفات یافت.

خواجه عبد الله انصاری : شیخ الاسلام عبد الله بن محمد انصاری از بزرگترین محدثان و عارفان و از شاعران متصوف ایران در زمان آلب ارسلان سلجوقی در سال ۳۶۶ هـ مجری در رهبرات متولد شد از تألیفات او به زبان عربی "منازل السائرین" و "ذم الکلام" و "انوار التحقیق" است مناجات نامه او معروف است در سال ۴۸۱ هـ در رهبرات بدرود حیات گفت.

دشتی : علی از فضلا و نویسندگان و از رجال سیاسی معروف ایران در سال ۱۲۷۴ شمسی در رگربلا متولد شد. مدتی روزنامه شفق سن را که از روزنامه های معروف تهران بود انتشار داد. چند دوره نماینده مجلس شورای ملی و نماینده سنا بود. در سال ۱۳۲۹ شمسی به سمت سفیر کبیر ایران در قاهره انتخاب شد. نوشته های این فصیح و روان و شیواست. از آثار او ایام محبس، اعتماد به نفس، رازتغوی، انگلوساکشن، فتنه جادو، هندو، سایه، قلمرو

سعدی، نقشی از حافظ، سیری در دیوان شمس
و شاعری در آستانها.

دکتر غلامعلی رعدی از رختی در عالم شعر و ادب از
استادان بنام است. دکتر رعدی در شعر سبک
خراسانی و استادان قدیم رامی پسندد. او فرزند
محمد علی افتخار لنگر است که به سال ۱۲۸۸ در
تبریز متولد شده و پس از اتمام دوره تحصیلات
ابتدائی و متوسطه و دانشگاه عازم اروپا شد و درجه
دکترای ادبیات و حقوق را از دانشگاه سویس بدست
آورد. رعدی اکنون رئیس دانشکده ادبیات و علوم
انسانی دانشگاه ملی باشد.

رعدی

منوچهر در سال ۱۳۰۲ شمسی در تهران متولد شد.
در سال ۱۳۱۷ از دانشسرای عالی درجه لیسانس
گرفت و سپس دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی را در
دانشکده ادبیات تهران تمام کرد.

ستوده

از سال ۱۳۳۰ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و از
سال ۱۳۳۵ به دانشگاه انتقال یافت.
از آثار او: کتاب "فرهنگ گیلکی" "فرهنگ بهدینان"
گردآوری جمشید سروشیان و تنظیم از دکتر ستوده"
"فرهنگ کرمانی" "فارسی بران انگلیسی زبانان"
"حدود العالم من المشرق الى المغرب" و
نصف جهان فی تعریف اصفهان" است.

سعدی

: افصح المبکلمین سعد بن شیرازی از بزرگترین

سخندانان و حکامه سرایان ایران نامش مشهور است

پدرش مصلح الدین و مولدش شهر شیراز^{۱۳۰۴} از تحصیل

علوم و فنون عصر خود مسافرتها خوب را آغاز

میکند و غالب بلاد عربستان و آنجا به هند و شام و مصر

و آفریقا را بقدم سیاحت می پیماید و در اوضاع

و احوال زندگی ملل مختلفه بدقت می نگرد

و اطلاعات سودمند و گرانبها بدست می آورد و

پس از مسافت دور و دراز و انداختن تجارب

و معلومات فراوان در سال ۶۵۴ یا ۶۵۵ بمولد

خود شیراز مراجعت و به تحریر و انشاء کتابهای

بوستان و گلستان می پردازد و چون با اتابک

سعد بن زنگی معاصر بوده بهمین مناسبت

سعد بن زنگی می کند سرانجام در سال ۶۶۱ هـ ق

از این عالم رخت بر می بندد .

سیاسی

: دکتر علی اکبر از چهره های درخشان دانشمندان معاصر

است که بین از پنجاه سال عمر خود را مستمرا در

نشر فرهنگ و دانش گردانده و در تمام مدت تصدی

مشاغل حساس علمی و سیاسی از قبیل چندین

دوره ریاست دانشگاه ریاست دانشکده ادبیات

تدریس در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات

و دانشگاههای غرب تصدی وزارت آموزش و پرورش

وزارت خارجه و غیره آنی از تعلیم و تربیت جوانان

کشور و تدوین و تألیف کتاب غافل نبوده و امروز آثار
ارزنده علمی آن مورد استفاده عموم دانش پژوهان
بویژه دانشجویان است. از جمله آثار او: منطق
و روانشناسی منطق و فلسفه، علم النفس یا روانشنا
از لحاظ تربیت، علم اخلاق، روانشناسی پرورشی،
علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید
را میتوان نام برد.

صفاری حسن

: از اعمالی گیلان که پس از طی تحصیلات ابتدائی و
متوسطه باخذ در لیسانس در رشته ریاضی از دانشسرای
عالی طهران موفق و پس از ورود بخدا مت وزارت فرهنگ
آنی از تحقیق و ترجمه تألیف بخصوص در کتاب علمی
با زمانده بین از بیست سال است که از طرف ایران
در ریاس در مؤسسه یونسکو خدمات علمی اشتغال
دارد. از جمله آثار او: چندین ترجمه از مجموعه
"چه میدانم؟" ترجمه تاریخ علوم از پیرو روسو
و تألیفات متعدد در ریاضیات بخصوص کتب
دبیرستانی که بیشتر آنها به همراهی ابوالقاسم
قربانی انجام یافته است.

صفاری اکنون در یونسکو بخدا مت اشتغال دارد.

: دکتر ذبیح الله از محققان و نویسندگان بزرگ

صفا

ایران و از استادان دانشگاه تهران در سال

۱۳۹۰ شمسی در شهر میرزا ^{قریه} متولد شد،

تحصیلات خود را در دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران به پایان رسانید و به مقام
دکتر در ادبیات فارسی نائل گردید .

به زبان و ادبیات فرانسه تسلط کامل دارد از جمله
آثار او : حماسه سرایی در ایران ، جشن نامه این سینا
تاریخ ادبیات ایران ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
دانشهای یونانی در مآمنشاهی ساسانی ، اخوان -
الصفا ، تاریخ مختصر تحول نظم و نشر رای - ایران ،
گنج سخن و مقالات و رسالات ادبی و تاریخی و تحقیقی
که در مجلات چاپ شده است .

صورتگر

دکتر لطفعلی فرزند میرزا آقاخان شیراز از دانشمندان
و نویسندگان و شاعران بنام ایران ، استاد زبان و
ادبیات فارسی و انگلیسی در دانشگاه تهران در
سال ۱۳۷۹ شمسی در شیراز متولد شد . پس از
تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیل به
لندن رفت و به رده دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی
نائل گردید . برای آن - ام مأموریت های فرهنگی به
کشورهای آمریکا ، انگلستان ، پاکستان ، ایتالیا ،
هندوستان ، چکسلواکی و افغانستان سفارت کرد .
چندین سال ریاست دانشگاه ادبیات و ریاست
دانشگاه پهلوی شیراز را عهده دار بود و مدت یکسال
در دانشگاه کلمبیا در نیویورک سمت استاد موقت
داشت است . آثار او : دیوان اشعار (برگ های پراکنده)
سخن سنجی ، ادبیات توصیفی ایران منظومه های -

غنائی ایران، علم اقتصاد، تجلیات عرفان در
ادبیات فارسی، تاریخ ادبیات انگلیسی و آثار
ارزنده دیگر از آن فقید به جا مانده است. در سال
۱۳۴۸ شمسی بدو حیات گفته.

عبید زائانی

: نظام الدین عبید زاکانی از شاعران معروف ایران در
قریه زاکان قزوین متولد شد. در عهد شاه ابواسحق در
شیراز به تحصیل علوم پرداخت و از فضلا و ادباء نامی
عصر خود شد سپس به قزوین بازگشت و منصب قضا
یافت و چون در آن عصر فساد اخلاق شیوع یافته بود با
لنز و شوخی به عیبجویی و انتقاد پرداخت و حقایق را در
قالب موزن و مبالغه بیان می کرد. از آثار او: اخلاق-
الاشرف به نشر، ریشنامه به نظم و نشر، رساله صد پند،
رساله دلگشا، کتابهای عشاقنامه و فالنامه، موی و گریه
منظوم، اسمع راویه نام کلیات عبید زاکانی چاپ شده،
در حدود سال ۷۷۲ هجری وفات یافته است.

قاسم مقام

: میرزا ابوالقاسم قائم مقام (سید الوزرا) پسر میرزا
بزرگ قائم مقام اول از رجال نامی و دانشمندان
ایران در سال ۱۱۰۳ هجری متولد شد پس از
فوت پدر به وزارت عبا میرزا تعیین شد. پدر از
مرت فتحملی شاه تعلم مدعیان سلطنت را مغلوب
ساخت و محمد شاه نوه فتحملی شاه را در ۱۲۱۱
هجری به سلطنت رساند و به صدارت بن منصوب

شد و مملکت را امن کرد. یکی از دختران فتحعلی
شاه را به زنی گرفت، محمد شاه از قدرت وی
ترسید و بر اثر سعایت درباریان در شب آخر
صفر سال ۱۲۵۱ فرمان قتل او را داد. قاضی مقام
را در باغ نگارستان تهران خفه نمود و جسد او را
در حارت عبدالعظیم دفن کردند. قاضی مقام
مردی مدبر و فاضل بود و در نویسندگی سبکی
نازه و روان داشت و منشآت او که تقلیدی است
از گلستان سعدی معروف است در شهرتایی
تخلص می کرده.

کاظم زاده ایران شهر : میرزا حسین خان فرزند حاجی میرزا کاظم طبیب
تبریز از نویسندگان معروف ایران در سال ۱۲۶۲
شمسی در تبریز متولد شد. تحصیلات خود
را در دانشگاه سوربون فرانسه به پایان رسانید
زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی را آموخت. مدتی
در دانشگاه کمبریج به تدریس فارسی اشتغال داشت
در سال ۱۲۹۱ در برلن مجله ایران شهر را به
مدت چهار سال انتشار داد. از آثار او اصول
اساسی فن تربیت، رهبر نژاد نو، شرح زندگی
زرشت، حضرت محمد بن عبدالله، جلال الدین
مولوی و غیره را می توان نام برد. مرگ او به سال
۱۳۴۰ شمسی اتفاق افتاد.

مدین

: دکتر محمد مهین در سال ۱۲۹۱ در رشت متولد شد
 و در سال ۱۳۲۱ به دریافت دکتری در زبان و ادبیات
 فارسی از دانشگاه تهران نائل گشت. در سال ۱۳۲۷
 به استادی کرسی تحقیق در متون ادبی دانشگاه
 ادبیات انتخاب شد.

دکتر مهین در مباحث لغت و دستور زبان و تصحیح و
 شرح متون فارسی و ترجمه احوال قدما و معاصران دارای
 آثار متعددی می باشد. در وره فرهنگ فارسی از آثار
 برجسته اوست از آغاز طبع لغت نامه با مرحوم دکتر خدا
 همیار نزدیک داشت و تا آخرین لحظه های که قادر به
 حرکت بود این همان را ادامه داد.

در رشته دارای طبعی روان بود. از آثار او: مرد یسنا
 و تأثیر آن در ادبیات فارسی تصحیح فرهنگ بر همان
 قاطع، فرهنگ مهین، مفرد و جمع، مصدر و واسم -
 مصدر را می توان نام برد.

مرگ دلخراش استاد پس از پنج سال بیهوشی در سال
 ۱۳۵۰ اتفاق افتاد.

وزیری علینقی

: فرزند موسی خان میر پنج از استادان معروف فن
 موسیقی در سال ۱۲۶۶ شمسی در تهران متولد شد.
 از یازده سالگی به آموختن موسیقی و نواختن تار
 استاد شده و به فرانسه و آلمان نیز مسافرت کرد و مدت
 پنج سال در اروپا به تحصیل و تکمیل هنر موسیقی اشتغال

داشت. در سال ۱۳۰۲ شمسی مدرسه موسیقی را در تهران تأسیس کرد که عده‌ای از نوازندگان معروف معاصر از شاگردان آن مدرسه بوده‌اند.

نظام‌الدین فرزند میرزا محمود امام جمعه‌کاشان از شاگردان و نویسندگان معاصر ایران است در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در بیدگل، کاشان متولد شد و در سال ۱۳۴۳ شمسی در تهران درگذشت.

وفات

نظام‌الدین ابوالحسن احمد بن عمر بن علی سمرقندی از نویسندگان و مورخان و شاعران معروف دربار غوریان در سال ۵۰۶ هجری در شهر بلخ با حکیم عمر خیام ملاقات کرد. در کتاب چهار مقاله خود می‌نویسد که در مجلس عشرت از —

نظامی عروضی

حجّه‌الحق عمر شنیدم که گفت "گور من در موضعی باشد که هر بهار شمال بوم گل افشان می‌کند در سال ۵۳۰ به نیشابور رفته و قبر حکیم عمر خیام را به چشم خود دیده که شاهه همان درختان بر روی آن سایه افکنده و بر آن گل افشانی می‌کفند."

اثر معروف وی کتاب چهار مقاله است که در سال ۵۴۷ هجری تألیف کرده.

سمید فرزند دکتر علی اکبر نفیسی "نظام الاطبار" از احفاد حکیم برهان‌الدین نفیس بن عوض

نفیسی

کرمانی طبیب معروف، از دانشمندان و نویسندگان
 نامی ایران در سال ۱۲۷۴ شمسی در تهران -
 متولد شد. دوره ابتدائی و دوره سه ساله اول
 متوسطه را در تهران و دوره سه ساله دوم متوسطه
 و تحصیلات عالی را در پاریس و سویس به پایان
 رسانید. زبانهای روسی و عربی و فرانسه و انگلیسی
 را فرا گرفت و به درجه دکترا در ادبیات نائل
 آمد. سالها در دانشگاه تهران سمت استادی
 داشت و در رشته های تاریخ و جغرافیا و ادبیات
 فارسی دانشکده ادبیات تدریس می کرد. در حدود
 ۲۴۰ کتاب تألیف و تصنیف و ترجمه و تحشیه کرد.
 صد ها مقالات ادبی و اجتماعی و تاریخی به
 زبان فارسی نوشت به زبانهای فرانسه و انگلیسی
 و عربی وارد و نیز مقالات متعددی دارد که در
 محلات آسیایی و اروپایی درج شده است. آشنائی
 به نظم دارد امتداد در ۲۳ آبان ۱۳۴۵ در تهران
 وفات یافت.

نجم آبادی دکتر محمود

فرزند مرحوم مرتضی به سال ۱۲۸۲ در خانواده علم
 و دین در تهران بدنیا آمد تحصیلات ابتدائی
 و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و پس از اخذ
 دکترا از دانشکده پزشکی به پاریس رفت و باخذ دانشنامه
 دستیاری و گواهی نامه دوره بهداشت کودکان از دانشگاه

پاریس موفق شد . دارای تألیفات متعدد ی -
 است از جمله : بلای عظیم نسل بشر (سیفلیس و
 سوزاک) را عنما پزشکان شامل جمیع قوانین و
 واثین نامه های طبابت ، آئین پزشکی یا پند نامه
 اموازی ترجمه از عربی ، شرح حال و مقام طبی
 ذکر یای رازی ، اموازی کیست و ملکی چیست ، شرح
 حال ابن سینا و چند رساله دیگر چندین دوره نمایندگی
 ایران را در رکنگره های پزشکی داشته است و سالهای
 متفادی ریاست بیمارستانهای طهران را عهد دار
 بود .

یوسفی

غلامحسین به سال ۱۳۰۶ شمسی در مشهد متولد
 شد . تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آنجا
 گذرانده و در سال ۱۳۳۵ به درجه دکتری در رشته
 ادبیات فارسی نایل شد . به زبانهای عربی و
 فرانسوی و انگلیسی آشنایی کامل دارد . در سال
 ۱۳۳۰ مجله ماهانه " نامه فرهنگ " را در مشهد
 بنیان نهاد . از آثار او : " سرگذشت جوان تاجر "
 فرخی سیستانی " ابو مسلم سردار خراسان " رامی -
 توان نام برد . مقالات بسیاری در مجله های ادبی
 معروف انتشار داده است .

همای جلال

جلال همایی متخلص به سنا فروند مرحوم میسرزا -
 ابولقاسم از دانشمندان معاصر ایران در سال
 ۱۳۱۷ هـ متولد شد ادبیات فارسی و عربی را در
 اصفهان فرا گرفت غقه و اصول و فلسفه و علوم ریاضی را نزد
 استادان بزرگ گاموخت ، سپس در دانشکده حقوق
 و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت
 از آثار وی غزالقی نامه ،

کتاب التفهیم بیرونی مصباح الهدایه در عرفان
وفلسفه معانی و بیان ، تاریخ ادبیات ایران ،
کتاب مفصلی نیز در تاریخ اصفهان نوشته گه
هنوز چاپ نشده .

دکتر محمد محمدی در شهر مدیر متولد شده

محمدی

تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران
و دانشگاه امریکایی بیروت به اتمام رسانده است
او پس از سالها استادی اینک ریاست دانشکده
الیهیات دانشگاه تهران را به عهده دارد .
آثار و تألیفاتش بیشترید و زبان فارسی و عربی است .

قائم مقامی جانگیـــــر :

از خاندان بنام و شهیر قائم مقام که در تاریخ
ایران به سیاست و کیاست و ملک داری و نویسندگی
و قدرت قلم مشهور و منشآت قائم مقام راتالی
گلستان میدانند . این خاندان از فرامان
اراک هستند . جهانگیر که از احفاد این
خاندان اصیل ایرانی است گویا هنر
نویسندگی را از نیاکان خویش به ارث
برده و با قدرت ترجمانی توأم ساخته
است از جمله آثار او : تحولات سیاسی نظام
ایران ، سفرنامه د و مرگان فرانسون (ترجمه)

و نیز تصحیح و انتشار فاسح التواریخ
(که ناشر آن ابن سینا و طه‌پوری است)
رامی توان نام برد .

نویسندگان خارجی :

کارل دکتبر الکسیس : (Dr. Carl Alex.)

: فیزیولوژیست و جراح و زیست شناس فرانسوی در
۱۸۷۳ متولد شد در سال ۱۹۰۰ درجه دکترا
پزشکی خود را به دست آورد. کارل باشهبرت
جهانگیر خود را اغلب مؤسسات علمی جهان راه -
یافت. از آثار او: درمان زخمهای آلوده " کتاب
نیایین " ، کتاب " انسان موجود نشاخته " و
کتاب " راه و رسم زندگی " رامی توان نام برد .
مرگ استاد به سال ۱۹۴۴ در پاریس اتفاق افتاد .

دکتر گیرشمن

: (Dr. Gerschman)

: باستان شناس و مورخ معروف فرانسوی متولد ۱۸۹۵
میلادی سالها به کاوشهای باستان شناسی در ایران
و افغانستان اشتغال داشته و دارد . تحقیقات و
کاوشهایش درباره تمدن ایران قبل از تاریخ ،
آثار عیلامی و میخامنشی و کوشانی و ساسانی اهمیت
خاص دارد . گیرشمن گذشته از مراتب علمی ، دانشمند
خلیق و ایران دوست و به گذشته ایران و آثار آن دارای
علاقه خاصی است .

شاعران معاصر:

این میرزا جلال الملوک:

این میرزا فرزند غلامحسین میرزا قاجار نسوا ده
فتحعلی شاه قاجار است که در سال ۱۲۰۰ هجری
قمری در تبریز به دنیا آمد این خطیب زیبا داشت
و به زبان فرانسه آشنا بود. اثر اجتماعی انقلاب
مشروطیت در اینج و تحولات فکری او از شعری
نمایان است تمام آثار قابل توجه اینج مربوط به
نیمه دوم عمر او و روزگاری است که شاعر به انتقاد
اجتماعی و خرده گیری از عاداتهای زشت و خطایای
سیاسی رجال ایران پرداخته مرگ اینج میرزا به
طور ناگهانی در سال ۱۳۴۴ هجری قمری اتفاق
افتاده است.

بصار

حاجی میرزا محمد باقر رشتی متخلص به بصار

فرزند میرزا موسی معروف به بهشتی از معارف
مردم گیلان بود. بصار در حدود سال ۱۲۷۰-
قمری در رشت تولد یافت و علوم متداول را در نزد
استادان تمام زمان خود فرا گرفت. او گنه دوز
شعری طبعی سرشار داشت نخست تابع
تخلصی کرد اما پس از مدتی تخلص بصار را-
برگزید. سوانح زندگی این سخنور نابینا مفصل
است بصار به سال ۱۳۴۰ بعد از هفتاد سال
زندگی در بابل مازندران بدرود حیات گفت
اشعار او جمع آوری و دیوانش تحت عنوان نغمه
بصار انتشار خواهد یافت.

پروین

: خانم پروین اعتصامی که اشعارش مورد توجه همه شعر

مناسان و سخنوران است نه تنها در میان شاعران زن بلکه در بین تمام شاعران معاصر دارای نام و مقامی بس ارجمند است. دیوانی که شامل ۶۵۰ بیت است و تا کنون سه بار تجدید چاپ شده در عین حال که دارای سیاق استادان قدیم است، طرز برداشت مطلب و بیان افکار و عواطفی که در آن وجود دارد کاملاً نو و ابتکاری است و بیشتر شهرت و محبوبیت پروین مدیون همین رو سبیل و ممتنعی است که اتخاذ کرده پروین دختر مرحوم یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) به سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد و در فروردین ماه ۱۳۲۰ در سن ۳۴ سالگی به سرای باقی شتافت و متأسفانه مرگ زود رس او آن محاسن را نداد که فکر بلند وی که از همان آغاز جوانی گفتاری بدان پختگی و متانت عرضه داشت در دوره های بعدی عمر گنجینه شعر معاصر ایران را غنی تر سازد.

عارف

: ابوالقاسم عارف در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری

در رяз وین متولد شد. عارف که در دوران ظلمانی استبدادی زیست و با هر طبقه از افراد جامعه تماس داشت بخوبی از ریاکاران و سالوس و عوامفریبی و فجایع و مظالم عمال استبداد واقف بود. تأثرات عارف از اوضاع و احوال زمانش در آثار وی به خوبی نمایان است او خط و انشای زیبا داشت. موسیقی رانزد مرحوم صادق

قزوینی آموخت و به استادش رسید . مرگ عارف در همدان اتفاق افتاد و آرامگاه این شاعر ملی و موسیقیدان شوریده هم اکنون در آن شهر قرار دارد .

عشقی

: میرزا عشقی نامش سید محمد رضا فرزند حاج سید ابولقاسم کردستان است که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در همدان متولد شد . - اوائل جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) همراه چند هزار تن مهاجر ایرانی به استان بولرفست و ۳ پراستارست خیز شهریاران ایران " را در آن شهر نوشت . عشقی چند سال آخر عمر را در تهران گذراند و قطعه " کفن سیاه " را در دفاع از حقوق زنان نوشتد اشعار و مقاله های عشقی بیشتر جنبه میهنی و اجتماعی داشت . روزنامه قرن بیستم را در چهار : صفحه منتشر کرد اما بیش از هفتده شماره انتشار نیافت . عشقی در عنوان جوانی در اثر گلوله و در مرد ناشناس کشته شد .

نیماد

: نیماد یوشی از سخنورانی است که خود بنیانگذار سبک و مکتبی خاص هستند . نام او علی و نام خانوادگی اش سفندیاری فرزند ابراهیم خان اعظام السلطنه نوری از دودمانهای قدیمی شمال ایران است . نیماد در دهکده بیلاقی یوزمازندران متولد شد . زندگی بدوی و کوهستانی ، پیوندی ناگسستنی میان او و شبانان و روستاییان به وجود آورده که در آثارش جلوه گر است . نیماد در ماه ۱۳۳۸ خورشیدی در شمیران چشم از جهان فرو بست .